



نهی از نفرین کردن انسان مؤمن

آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی با اشاره به روایتی از پیامبر اعظم(ص) گفت: به فرموده پیامبر نباید از خدا برای خودمان درخواست مرگ کنیم، این بالاترین ضرر است! به جای درخواست مرگ از خدا، شهادت یا بازشدن گره‌ها را طلب کنیم.

نهی از نفرین کردن انسان مؤمن؛ 171# / عوض مرگ از خدا؛ 171#؛ شهادت» بخواهیم
آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی با اشاره به روایتی از پیامبر اعظم(ص) گفت: به فرموده پیامبر نباید از خدا برای خودمان درخواست مرگ کنیم، این بالاترین ضرر است! به جای درخواست مرگ از خدا، شهادت یا بازشدن گره‌ها را طلب کنیم.

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی در چهارمین از جلسات اخلاق و معارف اسلامی ویژه ماه مبارک رمضان به موضوع
171#؛ دعا» پرداخت که مشروح آن در پی می‌آید:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

171#؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمَعْ دُعَائِي إِذَا تَدَيَّنْتُكَ وَاسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا تَجَيَّنْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ»

بحث ما راجع به دعا بود و اینکه ماه مبارک رمضان، ماه تلاوت قرآن و دعا است و در آن به این دو سفارش شده است. این ماه از یک طرف ماه بازگو کردن سخنان ربّ است، سخنانی که از مصدر وحی نازل شده و از طرف دیگر هم ماه راز و نیاز عبد با ربّ خود است تا بنده از او درخواست کند.

اما عرض کردم در باب دعا، مسئله این است که دعای او چه نسبت به خودش و چه نسبت به غیر، چه معنوی و چه مادی، باید دعای خیر باشد؛ یعنی یا دفع ضرر کند و یا جلب منفعت. اما 171#؛ نعوذ بالله! درخواست ضرر کردن از خدا، چه برای غیر و چه برای خودش درست نیست.

نهی از ضرر رساندن به غیر؛ الا کافر یا مشرک

عرض کردم بنده از اینکه درخواست و دعا کند و از خدا بخواهد که ضرری به غیر برسد نهی شده است. جلسه گذشته در صحبت‌هایم تصریح کردم؛ غرض از 171#؛ «غیری» که می‌گویم مؤمنین است.

اینجا اشاره به دعای مؤمن نسبت به خود و مؤمن یا مؤمنه دیگر است. تصریح کردم و گفتم که بحث مشرک و کافر جدا است و این را بعداً بحث خواهیم کرد؛ یعنی اینکه انسان مشرک یا کافر را لعن یا نفرین کند بحث جدایی دارد. جلسه گذشته این را گفتم تا یک وقت این‌ها را با هم خلط نکنید. یک عده ممکن است در اثر کمبود اطلاعاتشان این‌ها را با هم اشتباه کنند!

جلسه گذشته در مورد غیر بحث کردم و روایاتی را خواندم که نباید این کار را نسبت به غیر بکنیم، چون اصل در اسلام جذب است نه دفع.

ضرر رسانی به خود در دو دسته از روایات:

دسته اول؛

و اما نسبت به خود؛ چون، دیگر این به طریق اولی است. در این باب دو دسته روایت داریم.

یک دسته از روایات، به طور مطلق می‌گویند و به تعبیر من این روایات علتی نیاورده و تعلیلی در آن‌ها وجود ندارد. روایت می‌گوید: از

خدا، برای خودت، درخواست مرگ نکن! این بالاترین ضرر است که بگویم: خدایا! مرگم را برسان!

نفرین و لعنت تعارفی!

البته این دعا یک وقت جنبه تعارفی دارد، که به آن کاری نداریم. در این جنبه اراده جدی ای نیست. در چنین افرادی اراده استعمالی وجود دارد، اینها هیچ وقت حاضر به مرگ نیستند. می گوید: خدایا! مرگم بده؛ اما اراده جدی ندارد، ما به اینها کاری نداریم. آنهایی که اراده جدی دارند را مطرح می کنم.

آرزوی مرگ نکن!

«#رُویَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: لَا يَتَمَتَّيْنِ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِضُرِّ نَزَلِ بِهِ، يَا حُضْرَتِ فرمودند: هیچ گاه احدی از شما برای ضرر، حادثه و گرفتاری ای که، «#نَزَلَ بِهِ، به سوی او فرود آمده درخواست و تمنا و آرزوی مرگ نکند!

تو محدودی؛ راهها محدود نیست

وقتی در شدت گرفتاری قرار گرفته ای، خیال می کنی که همه راهها به سوی تو مسدود است. این به خاطر آن است که تو خودت محدود هستی، لذا خیال می کنی راهها مسدود است. در حالی که این طور نیست.

وقتی به بالا رو کنی و سراغ آن موجودی که محدود نیست و لایتناهی است بروی، خواهی دید که هیچ راهی برای او مسدود نیست. به خصوص آن هم در شبهای ماه مبارک رمضان که گفتم همه ی حجابها برطرف شده است. دقت کنید!

گره از کارم باز کن!

این روایت از پیغمبر اکرم است که می گوید: وقتی گرفتار شدی و ضرری متوجه تو شد، عصبانی نشو تا اینکه بگویی: خدایا! مرگم را برسان! اصلاً و ابداً چنین چیزی نگو! برو به خدا بگو: خدایا! گره را باز کن!

دسته دوم؛

چند جلسه گذشته وعده کرده بودم که در این باب وارد می شوم. چهارده تا روایت دیدم. ولی نمی توانم همه را مطرح کنم.

در دسته دوم از روایات تعلیل وارد شده؛ یعنی بیان کننده علت این است که ما می گوئیم، از خدا طلب مرگ نکن، ولو اینکه در فشار هم قرار گرفتی.

آرزوی مرگ، قطع کننده مسیر

در اینجا به چند روایت اشاره می کنم؛ هرچه همه را بازگشت به یک چیز می کند. از پیغمبر اکرم است که دارد: «#رُویَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَا يَتَمَتَّيْنِ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعْلَهُ أَنْ يَزِدَّادَ خَيْرًا وَ إِمَّا مُسِيئًا فَلَعْلَهُ أَنْ يَسْتَعْتَبَ، هیچ کدام از شما درخواست و آرزوی مرگ نکنند، چرا؟ چون یا از افراد نیکوکار محسوب می شود و چون آدم نیکوکاری است اگر در اینجا بماند، مرتباً کار نیک می کند و بر نیکی هایش افزوده می شود. پس چرا بمیرد؟ نیکی کند، خوبی کند، تا به خوبی های خود اضافه کند، «#وَ إِمَّا مُسِيئًا فَلَعْلَهُ أَنْ يَسْتَعْتَبَ، نعوذ بالله! و اگر از کسانی که نیکی کردن ملکه اش باشد نیست و به اصطلاح بدکاره و گناه کار است، در اینجا یک احتمال وجود دارد که اگر بماند می تواند توبه کند و برگردد. در روایتی که از پیغمبر اکرم بود چند حالت را بیان فرمودند و یکی هم همین بود.

آرزوی بازگشت به دنیا

روایت دیگری از پیغمبر اکرم است: «#لَا تَمْتَوُا الْمَوْتَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْعَمَلَ وَ لَا يُزِدُّ الرَّجُلَ فَيَسْتَعْتَبُ، نگاه کنید! حضرت اینجا علت را چیز دیگری بیان می کنند، البته با آن هم سو است، اما به بیان دیگر. حضرت می فرماید: هیچ کدام از شماها آرزو و تقاضای مرگ نکنید، چرا؟ چون اگر بمیری، دیگر نمی توانی کاری انجام دهی، «#فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْعَمَلَ، تمام شد، «#وَ لَا يُزِدُّ الرَّجُلَ، و بازگشتی هم

نیست، «#؛ فَيَسْتَعْتِبُ»، می‌خواهی برگردی و جبران کنی، اما دیگر راه بازگشت بسته شده است.

این همان است که در آیه قرآن هم می‌آمده است که وقتی هنگام مرگ می‌رسد و حُجُب کنار می‌رود، ملکات و اعمال خود را که نگاه می‌کند به وحشت می‌افتد، «#؛ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ». آنجا آرزوی بازگشت به دنیا می‌کند. به خدا می‌گوید: خدایا! «#؛ رَبِّ ارْجِعُونِ»، من را به دنیا برگردان. شاید عمل صالح انجام دهم. اما جواب چه می‌آید؟ «#؛ کلا»، راه بازگشتی نیست. این همان است که در اینجا می‌فرماید.

مواظب باش چه دعایی می‌کنی!

چه آرزویی می‌کنی؟ درصدد این باش که خودت را اصلاح کنی! در روایت دیگری از پیغمبر اکرم است این‌ها غالباً از پیغمبر است. «#؛ لَا تَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّ هَوْلَ الْمَطْلَعِ شَدِيدٌ وَإِنَّ مِنَ السَّعَادَةِ أَنْ يَطُولَ عُمُرُ الْعَبْدِ وَ يَرْزُقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ»، تقاضای مرگ نکنید، چرا؟ صحنه‌ی قیامت سخت وحشتناک است، «#؛ فَإِنَّ هَوْلَ الْمَطْلَعِ شَدِيدٌ»، از سعادتِ شخص است، یعنی از سعادت‌مندی عبد است که طول عمر پیدا کند، برای اینکه موفق بشود خداوند انابه را روزی او گرداند؛ یعنی رو به‌سوی خدا کردن را نصیبش کند.

بیانات حساب‌شده در روایات

من فکر می‌کنم که حضرات ائمه در بعضی از روایات طرف‌های سؤال‌کننده را برنداز هم می‌کردند و این جملات را می‌گفتند. هر کدام از بیانات به‌گونه‌ای حساب شده است و هر کدام با بیانی دیگر و علت را در قالب دیگری ریخته است.

نمی‌دانی چه چیزی برای آن دنیا فرستادی!

«#؛ لَا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا قَدَّمَ لِنَفْسِي»، هیچ‌کدام از شما درخواست مرگ نکنند، چرا؟ چون نمی‌دانی که چه چیزی جلوتر برای خودت را پیش فرستادی! هیزم جهنم فرستادی، یا نهال‌های زیبا برای بهشت؟ کدام‌یک از این‌ها است؟

آیا برای رفتن به جهنم شتاب می‌کنی؟

در یک روایت دارد: «#؛ لَا تَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَالْبَقَاءُ خَيْرٌ لَكَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمَا يُعْجِلُكَ إِلَيْهَا»، چرا درخواست مرگ می‌کنی؟ اگر اهل بهشت باشی بمانی بهتر است، چرا؟ چون کارهای بهشت‌ساز بیشتر انجام می‌دهی؛ اما اگر اهل آتش باشی، چرا برای رفتن به جهنم شتاب می‌کنی؟ حالا اگر جهنمی باشی مقداری دیرتر بروی بهتر نیست؟ نگاه کنیدا! با هرکسی یک‌طور صحبت می‌کنند.

بمانی و اطاعت خدا کنی، بهتر است یا با معصیت بمیری؟

روزی کسی خدمت امام صادق (علیه‌السلام) آمد، «#؛ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ قَدْ سَمِمْتُ الدُّنْيَا»، و گفت: از این دنیا خسته شدم، «#؛ فَأَتَمَّتْنِي عَلَى اللَّهِ الْمَوْتُ»، جنابعالی برای من از خدا درخواست مرگ بکنید! «#؛ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) تَمَنَّ الْحَيَاةَ لِنُطِيعَ لَا لِنُعْصِيَ»، حضرت فرمودند: برو و از خدا عمر بخواه که اطاعت خدا کنی، نه اینکه او را معصیت کنی، «#؛ فَلَأَنْ تَعِيشَ فَتُطِيعَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ»، تو اگر بمانی و اطاعت خدا کنی برای تو بهتر است، تا اینکه بمیری، «#؛ فَلَا تَعْصِي وَ لَا تُطِيعَ»، چون وقتی مُردی، نه اطاعتی وجود دارد و نه عصیان. هیچ‌کدام نیست! این خوب است یا اینکه بمانی و اطاعت خدا کنی؟ شکی نیست ماندن و اطاعت خدا کردن بهتر است!

هلاکت ابدی از خدا نخواه!

موسی بن جعفر (علیه‌السلام) شنید که شخصی از خدا تقاضای مرگ می‌کند، «#؛ سَمِعَ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) رَجُلًا يَتَمَنَّي الْمَوْتَ فَقَالَ لَهُ هَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ يُحَامِيكَ لَهَا؟»، حضرت فرمودند: بین تو و خدا خویشاوندی‌ای وجود دارد تا از تو پشتیبانی کند؟ «#؛ قَالَ لَا»، گفت: نه! قوم و خویشی با خدا ندارم، «#؛ قَالَ فَهَلْ لَكَ حَسَنَاتٌ قَدَّمْتَهَا تَزِيدُ عَلَى سَيِّئَاتِكَ؟»، آیا حسنه‌ای داری که پیش فرستاده باشی تا بر گناهانت غلبه کنند؟ «#؛ قَالَ لَا»، گفت: نه! ندارم، «#؛ قَالَ فَأَنْتَ إِذَا تَمَمَّتْ هَلَكَ الْأَبَدَ»، حضرت فرمود: پس تو هلاکت ابدی از خدا می‌خواهی. آدم عاقل که این‌طوری نمی‌کند!

جذب ائمه به سوی رحمت و سعادت الهی

من این روایت را مطرح کرده و دسته‌بندی نمودم. در علت‌ها هم علت تکراری نیاوردم، چنانچه هر کدام از آن‌ها یک تعبیر و یک قالب جدا داشت. اما تمام این‌ها در یک چیز مشترک هستند؛ حتی آن‌هایی هم که نسبت به غیر باشد، همین‌طور است که همه با هم هم‌سو هستند و آن این اصلی است که عرض می‌کنم؛ ائمه می‌خواهند افراد را به‌سوی سعادت بکشند. آیا شما غیر از این را می‌فهمید؟ نه! واقعاً همین است که می‌خواهند بندگان را به‌سوی سعادت و رحمت خدا بکشند. این جذب است، جذب به‌سوی سعادت و رحمت. نمی‌خواهند آن‌ها روی‌گردان شوند. می‌خواهند جلوی روی‌گردانی این‌ها را بگیرند. توجه کنید! آن‌ها در یک چیز مشترک‌اند و آن اصل جذب به‌سوی رحمت خدا و سعادت ابدی است. آن‌ها دنبال این هستند. ائمه هیچ‌کس را نمی‌خواهند مأیوس و رد کنند. یک جا نمی‌بینیم که این‌طور باشد.

این بحث‌هایی که می‌کنم، تقریباً بحث‌های ریشه‌داری است و کمتر کسی هم به این سبک بحث کرده است. اما توجه داشته باشید که اینجا با جایی که «تقاضای شهادت» می‌کنند، اشتباه نشود! بین این دو فرق بگذارید! کما اینکه در قبل، در بحث لعن و نفرین، گفتم که این بحث راجع نباید به مؤمن و مشرک و کافر خلط شود. مشرک و کافر را قرآن هم لعن کرده، آن ربطی به این‌ها ندارد، این‌ها را با هم خلط نکنید!

دعای تقاضای شهادت

شما در دعاها ببینید! این را به ما آموخته‌اند که شما تقاضای شهادت کنید! این هم مرگ است، اما مرگ فی‌سبیل‌الله.

بگذارید از ماه رمضان بگویم. در دعا‌های شب‌های ماه رمضان این را می‌خوانید: «وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ وَحَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ قَتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا»، این دعای ماه رمضان است که در هر شب می‌خوانیم. این را به عنوان نمونه گفتم که در دسترس ما است. تقاضا می‌کند: «قَتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا»، این موت عین سعادت است؛ یعنی چه؟ یعنی شهادت عین سعادت است.

دعا برای شهادت

لذا چون عین سعادت است، در ادعیه ما ترغیب شده است که نسبت به شهادت دعا کنید! چون این عین سعادت است. لذا معصومین (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین)، هم می‌بینیم که در ادعیه، دعا نسبت به شهادت را مطرح کرده‌اند و هم در عمل دعوت به شهادت کرده‌اند. از این طرف در ادعیه دعا نسبت به شهادت را بیان کرده‌اند و هم در نسبت به دعوت، دعوت کردن مردم به شهادت را گفته‌اند.

رفتار همیشگی حسین (ع) دعوت به شهادت بود

البته بگویم که این کار، کار همیشگی حضرت در حرکتش از مکه به‌سوی کربلا بود؛ یعنی دعوت به شهادت و از هیچ‌کس هم پنهان نمی‌کرد.

دعوت حسین (ع) از حبیب برای شهادت

می‌گویند: همین که وارد کربلا شد به شخصی در کوفه نامه نوشت: «مِنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ مِنَ الرِّجْلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ ابْنِ مَظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ»، و اما بعد، «فَإِنَّا قَدْ تَزَلْنَا كَرْبَلَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنْ أَرَدْتَ تُصَرِّتْنَا فَقَدِمْ إِلَيْنَا عَاجِلًا»، از حسین به حبیب. حبیب! ما وارد کربلا شدیم. تو هم قرابت ما با پیغمبر را می‌دانی و جایگاه ما را خوب می‌شناسی، اگر می‌خواهی ما را یاری کنی، دعوت می‌کنم، «فَاقْدِمْ إِلَيْنَا عَاجِلًا»، سریع خودت را برسان و الا عقب می‌مانی. او را دعوت به شهادت می‌کند. هم با زبان دعوت می‌کرد و هم با نوشته.

می‌گویند: نامه به دست حبیب رسید. می‌گویند: موقعی بود که این پیرزن و پیرمرد چاشت می‌خوردند. در زدند. رفت و یک مقدار در برگشت تأمل کرد. همسرش گفت: چه شده؟ چه خبر است؟ گفت: هیچ. حسین به کربلا آمده. نامه‌ای به من نوشته که: بیا و من را کمک کن! از همسرش هم تقیه می‌کرد، که نکند بفهمد و مانع او بشود. گفت: می‌دانی من که دیگر پیر شدم و نمی‌توانم کَر و فَرّی کنم. شروع کرد به عذر آوردن. همسرش به او رو کرد و گفت: یعنی تو نمی‌روی؟ سری بلند کرد و گفت: یااباعبدالله! ای کاش من مرد بودم؛ به کربلا می‌آمدم. حبیب به همسرش رو کرد و گفت: یک کربلایی بروم تا رو سفیدت کنم!

از جا حرکت کرد. از خانه خارج شد. به بازار کوفه آمد. دید شمشیرها و نیزه‌ها را تیز و آماده می‌کنند تا به جنگ حسین (علیه‌السلام) بروند. به دوست قدیمی‌اش مسلم بن عوسجه برخورد کرد. گفت: می‌دانی که حسین به کربلا آمده؟ من می‌خواهم بروم. آیا تو می‌آیی؟ گفت: بیا با هم برویم!